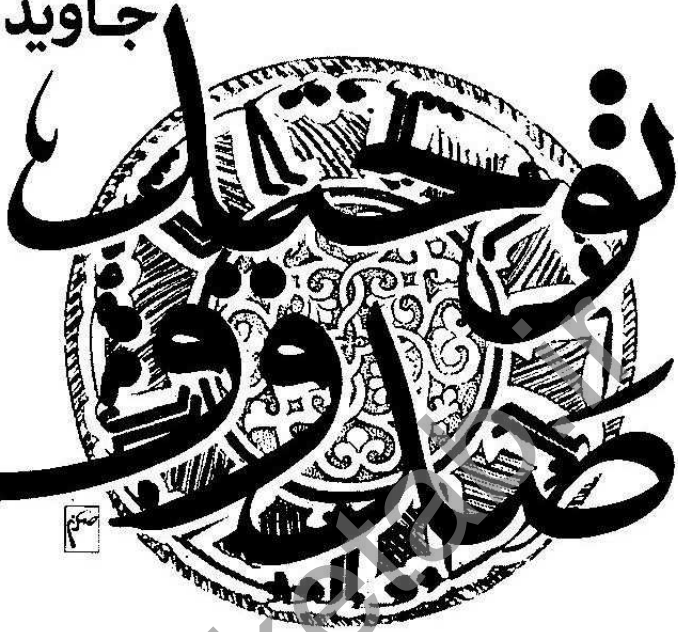


حیات
جاوید در



کتاب التوحید

تألیف رئیس المحدثین، شیخ جلیل اقدم
ابی جعفر محمد بن علی بن
حسین بن بابویه قمی مشهور به
شیخ صدوق قدس سره متوفای ۲۸۱ هـ ق

مترجم و شارح محمد رضا کریمی

جلد اول

▼
حیات جاوید در توحید صدوق (جلد اول)

ترجمه و شرح مختصری بر کتاب التوحید

تألیف ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی

مترجم و شارح: محمد رضا کریمی

انتشارات دلیل ما

چاپ اول: تابستان ۱۳۹۴

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: پرتو شمس

چاپ: نگارش

قیمت دوره در جلدی: ۷۵۰۰۰ تومان

شابک: (دوره) ۸-۹۳۴-۳۹۷-۹۶۴-۹۷۸

ج ۱: ۵-۹۳۵-۳۹۷-۹۶۴-۹۷۸

تلفن و نمابر: ۳۷۷۴۴۹۸۸ - ۳۷۷۳۳۴۱۳ (+۹۸۲۵)

آدرس: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران

طبقه ششم، واحد ۶۱۲ و ۶۱۳

www.Dalilema.ir

Dalilema@yahoo.com

انتشارات دلیل ما

مراکز پخش:

- ۱) قم، خ معلم، مجتمع ناشران، طبقه همکف، واحد ۹، تلفن: (۱۰ خط) ۳۷۸۴۴۴۶۶
- ۲) قم، خ صفائیه، رویروی کوچه ۳۸، پلاک ۷۵۹، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۳۷۷۳۷۰۰۱ - ۳۷۷۳۷۰۱۱
- ۳) تهران، خ انقلاب، خ فخررازی، فروشگاه دلیل ما، پلاک ۶۱، تلفن ۶۶۴۶۴۱۴۱
- ۴) مشهد، چهارراه شهداء، ضلع شمالی باغ نادری، کوچه شهید خوراکیان، مجتمع تجاری گنجینه کتاب، طبقه اول، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۲۲۳۷۱۱۳-۵

سرشناسه: ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱-۳۸۱ ق

عنوان و نام پدیدآور: حیات جاوید در معارف توحید ترجمه و شرح مختصر بر کتاب التوحید

مشخصات نشر: تهران، دلیل ما، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

شابک: ج ۱: ۵-۹۳۵-۳۹۷-۹۶۴-۹۷۸ ج ۲: ۲-۹۳۶-۳۹۷-۹۶۴-۹۷۸

(دوره) ۸-۹۳۴-۳۹۷-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپای مختصر

یادداشت: فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است.

شناسه افزوده: کریمی، محمد رضا، ۱۳۳۵-

شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۲۹۹۵۶

قَالَ مَوْلَانَا وَ سَيِّدُنَا الْإِمَامُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرُّضَا عليه السلام:
 قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ:
 سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي عَلِيٍّ بْنَ الْحُسَيْنِ يَقُولُ:
 سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنَ أَبِي
 طَالِبٍ عليه السلام يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وسلم يَقُولُ: سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ:
 « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِضْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِضْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي » .

قَالَ: فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا: بِشُرُوطِهَا، وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا .^۱

مولا و سرور ما امام ابوالحسن علي بن موسی الرضا عليه السلام - هنگام خروج از شهر
 نیشابور به طرف طوس که محدثین و راویان اخبار تقاضای نقل حدیثی از آن
 حضرت نمودند - فرمودند:

شنیدم پدرم موسی بن جعفر عليه السلام می فرمود: شنیدم پدرم جعفر بن محمد عليه السلام
 می فرمود: شنیدم پدرم علی بن الحسین عليه السلام می فرمود: شنیدم پدرم حسین
 ابن علی عليه السلام می فرمود: شنیدم پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام
 می فرمود: شنیدم رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم می فرمود: شنیدم جبرئیل عليه السلام می گفت: شنیدم

۱. التوحید شیخ صدوق، ص ۲۵، ح ۲۳؛ الأمالی شیخ صدوق، ص ۲۰۸، چاپ نجف اشرف؛ وعیون اخبار
 الرضا عليه السلام: ج ۲، ص ۱۳۴، ح ۲ و ص ۱۳۵، ح ۳ و ۴، چاپ انتشارات جهان - تهران.

خداوند جلیل می‌فرمود:

لا اله الا الله (که اعتقاد به توحید و یگانگی حضرت حق - تبارک و تعالی - است) قلعه مستحکم من است، پس کسیکه داخل قلعه مستحکم من گردد از عذاب من در امان خواهد بود.

راوی می‌گوید: چون راحله حضرت به حرکت در آمد ندا فرمود ما را: (این اعتقاد) همراه شروطی است که از جمله آن شروط من (و اعتقاد به امامت و ولایت من است که امام منصوب از طرف پروردگار) هستم.

شیخ بزرگوار صدوق رضی الله عنه می‌فرماید:

از شروط اعتقاد صحیح به توحید و یگانگی خداوند متعال اقرار به این است که حضرت علی بن موسی الرضا رضی الله عنه از طرف خداوند حکیم امام و پیشوای بر بندگان بوده، اطاعت آن سرور بر همه بندگان لازم و واجب است.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا رضی الله عنه عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه، عَنْ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله عَنْ جَبْرِئِيلَ، عَنْ مِيكَائِيلَ، عَنْ إِسْرَافِيلَ، عَنِ اللَّوْحِ، عَنِ الْقَلَمِ قَالَ: يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ:

«وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِضْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِضْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.»^۱

از مولا و سرور ما امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا رضی الله عنه روایت شده از پدرش، از پدراننش، از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه، از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، از جبرئیل رضی الله عنه، از میکائیل رضی الله عنه، از اسرافیل رضی الله عنه، از لوح، از قلم که گفت: خداوند عزیز و جلیل می‌فرماید:

«ولایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه قلعه محکم من است، پس کسیکه داخل قلعه محکم من گردد از عذاب من در امان است.»

۱. عیون اخبار الرضا رضی الله عنه: ج ۲، ص ۱۲۷؛ الجواهر السنّیة فی الأحادیث القدسیّة، ص ۲۹۵؛ بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۴۶، به نقل از: جامع الأخبار، امالی صدوق، عیون اخبار الرضا رضی الله عنه و معانی الأخبار.

فهرست

۱۳	مقدمه
۱۷	پیشگفتار
۱۷	غرض حق تعالی از آفرینش
۱۸	غرض از آفرینش انسان
۲۰	معرفت و اطاعت
۲۲	معرفت و دانش، اساس سعادت است
۲۳	عقل، وحی، استاد و تفکر
۲۵	ارزش عقیده
۲۸	توحید و خداشناسی اساس دانش عقیده است
۳۳	وظیفه اهل ایمان نسبت به احادیث خاندان نبوت <small>علیهم السلام</small>
۳۴	بیان
۴۳	حدیث ضعیف، حدیث جعلی و ساختگی
۴۳	حدیث، خبر، روایت
۴۴	کتاب حاضر
۴۷	در اصول دین تقلید جایز نیست
۵۱	مختصری از شرح زندگانی و احوال شیخ مشایخ شیعه ابو جعفر جناب شیخ صدوق <small>رحمته الله علیه</small>

- نام، کنیه، لقب، نام پدر و تاریخ ولادت ۵۱
- نامه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به پدر بزرگوار شیخ صدوق علیه السلام ۵۵
- داستان ولادت شیخ صدوق علیه السلام ۶۱
- تألیفات شیخ صدوق علیه السلام ۶۲
- وفات شیخ صدوق علیه السلام ۶۹
- خطبه و مقدمه مؤلف علیه السلام ۷۳
- باب اول:
- درباره اجر و جزاء اهل توحید و یگانه پرستی (مشمول بر ۳۵ حدیث) ۷۹
- باب دوم:
- درباره یکتایی و بی‌همتایی خدای تعالی (مشمول بر ۳۷ حدیث) ۱۴۵
- باب سوم:
- درباره معنای یکتائی و یکتاشناسی خداوند، و معنای یکتاپرست (مشمول بر سه حدیث) ۳۳۵
- باب چهارم:
- درباره تفسیر سوره شریفه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (مشمول بر پانزده حدیث) ۳۵۹
- باب پنجم:
- درباره معنای توحید و عدل (مشمول بر سه حدیث) ۳۹۷
- انواع عدل ۴۰۱
- عدل تکوینی ۴۰۱
- عدل تشریحی ۴۰۲
- خلاصه سخن در «عدل الهی» ۴۰۴
- باب ششم:
- درباره اینکه خداوند عزوجل جسم و صورت نیست (مشمول بر بیست حدیث) ۴۱۳

باب هفتم:

۴۴۵ دربارهٔ جواز اطلاق «شیء» بر خداوند تعالی (مشمول بر هشت حدیث).

باب هشتم:

۴۵۷ دربارهٔ رؤیت خداوند متعال (مشمول بر بیست و چهار حدیث).

۵۰۷ آراء و اقوال مختلف دربارهٔ رؤیت خداوند سبحان.

باب نهم:

۵۰۹ دربارهٔ قدرت خداوند متعالی (مشمول بر هفده حدیث).

باب دهم:

۵۴۷ دربارهٔ علم خداوند متعال (مشمول بر شانزده حدیث).

باب یازدهم:

۵۶۳ دربارهٔ صفات ذات و صفات فعل (مشمول بر نوزده حدیث).

۵۹۱ سخنی کوتاه دربارهٔ ارادهٔ پروردگار متعال و تفاوت بین آن و ارادهٔ عبد.

۵۹۴ اجمال سخن دربارهٔ صفات خداوند متعال و ملاک صفات ذات و صفات

۵۹۴ افعال و فرق بین آنها.

۵۹۵ توضیح و تفصیل صفات سلبیّهٔ ذاتیه و فعلیه.

۵۹۵ کلمهٔ تنزیه.

۵۹۶ توضیح و تفصیل صفات ثبوتیهٔ ذاتیه و فعلیه.

۵۹۶ کلمهٔ تحمید.

۵۹۶ صفات ثبوتیهٔ ذاتیه عین ذات خداوند متعال است.

۶۰۰ راه تشخیص صفات ذاتیه از صفات فعلیه.

باب دوازدهم:

۶۰۳ تفسیر کُلِّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (مشمول بر یازده حدیث).

باب سیزدهم:

۶۱۷ تفسیر نَا اِیْلَیْسَ مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ (مشمول بر دو حدیث).

باب چهاردهم:

تفسیر یَوْمَ یُکْشَفُ عَن سَاقٍ (مشمول بر سه حدیث) ۶۲۳

باب پانزدهم:

تفسیر آیه نور (مشمول بر پنج حدیث) ۶۲۹

باب شانزدهم:

تفسیر نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ (مشمول بر یک حدیث) ۶۲۷

باب هفدهم:

تفسیر وَالْأَرْضِ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ (مشمول بر دو حدیث) ۶۵۳

باب هجدهم:

تفسیر کَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَّخَجُونَ (مشمول بر یک حدیث) ۶۵۹

باب نوزدهم:

تفسیر وَ جَاءَ رُتْکَ وَ الْمَلْکُ صَفًا صَفًا (مشمول بر یک حدیث) ۶۶۳

باب بیستم:

تفسیر هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ یَأْتِيَهُمُ اللَّهُ (مشمول بر یک حدیث) ۶۶۷

باب بیست و یکم:

تفسیر آیات مربوط به سخریه و مکر و خدعه خداوند متعال (مشمول بر یک حدیث) ۶۷۱

باب بیست و دوم:

معنای جَنبِ اللَّهِ (مشمول بر دو حدیث) ۶۷۵

باب بیست و سوم:

معنای حُجْرَتِهِ (مشمول بر چهار حدیث) ۶۸۳

باب بیست و چهارم:

درباره معنای چشم و گوش و زبان (مشمول بر یک حدیث) ۶۹۱

باب بیست و پنجم:

تفسیر قول یهود که: دست خدا بسته است (مشمول بر دو حدیث) ۶۹۷

باب بیست و ششم:

۷۰۳ معنای رضا و غضب خدای متعال (مشمول بر چهار حدیث)

باب بیست و هفتم:

۷۱۳ دربارهٔ دمیدن خداوند از روح خود در آدم علیه السلام (مشمول بر شش حدیث)

باب بیست و هشتم:

۷۲۱ نفی مکان و زمان و سکون و ... (مشمول بر بیست و دو حدیث)

باب بیست و نهم:

۷۶۳ بیان معانی اسماء الله تعالی (مشمول بر چهارده حدیث)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ عَنِ شَيْبَةِ الْمَخْلُوقِينَ، الْغَالِبِ لِمَقَالِ الْوَاصِفِينَ، الظَّاهِرِ بِعَجَابِ
تَدْبِيرِهِ لِلنَّاطِرِينَ، وَ الْبَاطِنِ بِجَلَالِ عِزَّتِهِ عَنِ فِكْرِ الْمُتَوَهِّمِينَ، الْعَالِمِ بِأَكْتِسَابِ
وَلَا اَزْدِيَادِ، وَلَا عِلْمِ مُسْتَفَادِ، الْمُقَدِّرِ لِجَمِيعِ الْأُمُورِ بِأَرْوِيَّةٍ وَلَا ضَمِيرِ، الَّذِي
لَا تَغْشَاهُ الظُّلْمُ، وَلَا يَسْتَضِيءُ بِالْأَنْوَارِ، وَلَا يَرَهُهُ لَيْلٌ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ نَهَارٌ، لَيْسَ
إِدْرَاكُهُ بِالْأَبْصَارِ، وَلَا عِلْمُهُ بِالْإِخْبَارِ.

الْأَوَّلِ قَبْلَ كُلِّ أَوَّلٍ، وَ الْآخِرِ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ، وَ بِأَوَّلِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا أَوَّلَ لَهُ،
وَ بِآخِرِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا آخِرَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، شَهَادَةً يُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ
الْإِعْلَانُ، وَ الْقَلْبُ اللِّسَانُ.

وَ الصَّلَوَاتُ الرَّائِيَاتُ الْمُتَوَاتِرَاتُ عَلَى مَنْ ابْتَعَثَهُ بِالنُّورِ الْمُضِيِّ، وَ الْبُرْهَانِ
الْجَلِيِّ، وَ الْمِنْهَاجِ الْبَادِي، وَ الْكِتَابِ الْهَادِي، مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ،
الَّذِي أَسْرَتْهُ خَيْرُ أَسْرَةٍ، وَ شَجَرَتْهُ خَيْرُ شَجَرَةٍ، أَغْصَانُهَا مُغْتَدِلَةٌ، وَ ثَمَارُهَا مُسْتَهْدَلَةٌ،
مَوْلِدُهُ بِمَكَّةَ، وَ هَجْرَتُهُ بِطَيِّبَةَ، أَرْسَلَهُ بِحُجَجٍ كَافِيَةٍ، وَ مَوْعِظَةٍ شَافِيَةٍ، وَ دَعْوَةٍ مُتَلَافِيَةٍ.
وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، الَّذِينَ هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ، وَ عَيْنَةُ عِلْمِهِ، وَ كُهُوفُ
كُتُبِهِ، وَ جِبَالُ دِينِهِ، بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ، وَ أَذْهَبَ ازْتِعَادَ قَرَائِنِهِ، أَرِزَمَةَ الْحَقِّ،

وَ أَعْلَامُ الدِّينِ، وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ، وَ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ، وَ مَحَطُّ الرِّسَالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ
 الْمَلَائِكَةِ، وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ، وَ بِنَائِبُ الْحُكْمِ، لَا يُفَاسُ بِهِمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ،
 وَ لَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا، هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ، وَ عِمَادُ الْيَقِينِ، وَ لَهُمْ
 خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ، وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوِرَاثَةُ، نَاصِرُهُمْ وَ مُجِيبُهُمْ يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ،
 وَ عَدُوَّهُمْ وَ مُبْغِضُهُمْ يَنْتَظِرُ اللَّعْنَةَ.

وَ اللَّغْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ وَ مُنْكَرِي فَضَائِلِهِمْ وَ مُدْعَى شُرُوبِهِمْ، وَ عَلَى كُلِّ مَنْ مَالَ
 مِثْلَ الْأَعْدَاءِ، وَ خَذَا حَذْوِ الْأَعْدَاءِ، وَ سَلَكَ طَرِيقَةَ الْأَعْدَاءِ، وَ دَعَا إِلَى وِلَايَةِ
 الْأَعْدَاءِ، وَ شَكَّ فِي كُفْرِ الْأَعْدَاءِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ.

ترجمه:

حمد و سپاس خدائی را سزااست که مخلوقات را به هیچ وجه یارای مشابهت با او
 نیست، خداوندگاری که ذات و صفاتش برتر و بالاتر از گفتار توصیف کنندگان
 درباره اش می باشد، پروردگاری که به سبب آنچه از تدابیر عجیبه اش در مرئی و منظر
 بینندگان قرار داده وجودش ظاهر و بارز و آشکار است، خداوندی که به سبب
 عظمت و بزرگی مقام بلند و رفیعش فکر صاحبان فکر و اندیشه ناب دستیابی به او را
 ندارد، خداوندی که علمش را از کسی نگرفته و از جانی بدست نیاورده، و زیاد شدن
 در علمش راه ندارد - به اینکه چیزی را ندانسته باشد و با جستجو و پیگیری آنرا
 بدست آورد -، تحقق همه امور تحت تقدیراتی است که او بدون احتیاج به تأمل
 و فکر مقدر فرموده، آن خدائیکه هیچگونه ابهام و تاریکی فراگیرش نبوده، و محتاج
 به نوری که آن نور نمایانگر ذات مقدسش باشد نیست - چراکه خود نورالانوار است،
 و هر منوری مستنیر از نور اوست -، و گذشت شب و روز او را به سوی هلاکت و فناء
 سوق نمی دهد، ادراکش به چشم سر نبوده، و علمش به گزارش دیگران نیست.
 سبقت در وجود برای هر موجودی مسبوق به سبقت و اولیت اوست، و آخریت

واقعیه او را سزد - چرا که او آخری است که در جنب آخریت او موجودی نیست - و از آن رهگذر که اولیت و آخریت حقیقه مختص اوست پس اولیتش را ابتدائی و آخریتش را انتهای نیست، و شهادت میدهم که معبود بر حقّی جز او نیست، شهادتی که از ضمیری آگاه برخاسته و حاکی از اعتقاد و ایمان درونی و باطنی‌ام باشد. و درودهای بلند پایه و به دور از عیب و نقص و پیاپی بر آنکه خداوند او را بر انگیخت و به همراهش نوری تابان، و برهان و دلیلی آشکار - که قرآن و سایر معجزات رسول خدا ﷺ باشد -، و راه و روشی نمایان، و کتابی هدایت‌گر فرستاد، و آن معوث و فرستاده حضرت محمد بن عبدالله ﷺ است که سرور فرستادگان، و آخرین ایشانست، خاندانش بهترین خاندان، و اصل و ریشه اش برترین ریشه هاست، که شاخ و برگ آن ریشه در نهایت اعتدال، و نتایج و فوائد آن در اختیار همگان قرار دارد، بزرگواری که ولادتش در مکه معظمه، و هجرتش به شهر مدینه طیبه بود، خداوند متعال او را فرستاد همراه دلانلی کافی، و پند و اندرزهایی برای امت که در قرآنش وجود دارد، و دعوت به دینی که از هلاکت و فساد خلق مانع است. و مانند همین درود بی‌پایان و عاری از عیب و نقص بر اهلیت پاک و پاکیزه او باد، آنان که جایگاه اسرار الهی، و صندوقه علم حضرت حقّ، و پشتیبان کتابهای آسمانی، و کوه استوار و پا برجای دین خداوند می‌باشند، که دین در سایه توجّهات ایشان از اضمحلال و فناء مصون و محفوظ است -، و خداوند متعال به همت آن سروران قامت خم شده دینش را - که در معرض تحریفات و بدعتها قرار گرفته بود - راست نموده، و به آنان ارتعاش اندام دینش را که از ترس دخالت نااهلان بر دین عارض شده بوداز میان برد، آن سروران رهبرانی هستند که عنان حقّ در قبضه علم و دانش آنان بوده - و آنچه از آنان صادر می‌شود چون بر مبنای علم و حکمت است حقّ محض و واقع صواب می‌باشد - و پرچمهای بر افراشته دین خدا هستند - که به دور افتادگان از دین حقّ را در هر شرائطی رهنمایند - و زبان‌های راستین حقائق و معارف الهیه می‌باشند، و آنانند که درخت پر ثمر نبوت بوده - و ثمره نبوت رسول خدا ﷺ و نتیجه آزار

و اذیت‌هایی که آن حضرت برای ابلاغ پیام الهی متحمل گردیدند از درخت وجود ذی جود آل بیت طاهرینش علیهم‌السلام حاصل گردید، و آنان جایگاه رسالتند - چرا که آنان را می‌سزد که حاملین اسرار نبوت و معارف عالی‌الهیّه باشند، زیرا آئینه سر تا پا نمای کمالات محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشند - و ملائکه در خانه آنان آمد و شد داشته، و اقامتگاه علوم نامنتهائی هستند که خداوند منان در محیط امکان قرار داده، و چشمه سارهای حکمت و پند و اندرز می‌باشند، کسی از افراد این امت را نتوان به آنان قیاس نمود، و باید هم همین گونه باشد زیرا همگان ریزه خوار سفره احسان آن اولیاء نعم هستند، و هرگز وجه اشتراکی بین ولی نعمت و نواله خوارش در افعالی که از آنان سر می‌زند نیست تا بتوان احتمال تساوی آن دو را با یکدیگر داد، آنان پایه‌های دین خداوندگارند که حیات دین، پیوسته وجودشان است، و عمود خیمه یقینند که حقیقت یقین نسبت به حقائق دار وجود بر عمود افادات علمی آنان پابر جاست، و جمله حقوقی که برای هر سرپرست و کارگزاری نسبت به زیردستانش وجود دارد برای آن سروران که سرپرستان امتند - به مقیاسی خارج از محدوده ادراکات ما - ثابت است، و آنانند که اوصیاء حضرت خاتم، و وارثان آن سید اولاد آدمند، کسیکه آنان را دوست ندارد و به دست و زبان یاریشان نماید بهره مند از رحمت نامنتهائی خداوند منان بوده، و آنکس که آنان را دشمن دارد و سرسیتزگی با آنان داشته باشد مورد لعنت خدای قهار است، و لعنت بر دشمنانشان باد، و بر آنانکه در صدد انکار فضائل و مناقب بی‌پایان آن جرثومه‌های فضائل و پاکدامنی می‌باشند، و بر کسانی که ادعای مراتب و مقامات آنان را دارند، و لعنت بر آنان باد که تمایل به خواسته‌های دشمنان خاندان نبوت و رسالت داشته، و رهرو راه دشمنان، و سالک مسلک دشمنان می‌باشند، و لعنت بر کسانی باد که بر ولایت و سرپرستی غاصبین حقوق اهل بیت نبوت و دشمنان آن ذوات مقدسه لباس حقانیت پوشانیده و مردم را به سرسپردگی و اطاعت و محبت نسبت به آن اقوام جفا پیشه و کج اندیشه می‌خوانند، و لعنت بر گذشتگان و آیندگان از کسانی باد که در کفر و الحاد دشمنان خاندان پاک نبوت و رسالت شک داشته و متوقفند، آمین رب العالمین.

- پیشگفتار -

غرض حق تعالی از آفرینش

قرآن کریم می فرماید:

﴿ وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ • إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ ﴾^۱

دائماً همه اقوام و ملل دنیا با هم در اختلاف خواهند بود، مگر آنکس که خدا بر او رحم کرده باشد، و برای همین - یعنی برای رحمت - خلق فرموده آنان را.

غرض خداوند متعال آفرینش اوست، و آفرینش، کمال و رحمت است بر هر ممکنی که پذیرش داشته باشد، و استحقاقش همان پذیرش اوست.

و این رحمت، همگانی است، هر موجودی هر چه باشد - گرچه در پست‌ترین درجات دوزخ بسر برد و چیزی جز عذاب درک نکند - از این رحمت برخوردار است، و معدوم صرف است که از این رحمت محروم می‌باشد، زیرا هستی، هر چه باشد کمال است، و برای ممکن، رحمت است.

هیچ موجودی از هستی اش رنج نبرده و ناله ندارد، بلکه به جرأت می‌توان گفت که اگر ناله کند و بگوید: خدایا چرا مرا آفریدی؟ صرفاً بهانه‌جویی کرده و در واقع

۱. سوره هود (۱۱)، آیه ۱۱۸ و ۱۱۹.

می‌خواهد بگوید: خداوندا، چرا کمالاتم ندادی، و بعضی از بخشش‌هایی که به دیگران نموده‌ای را چرا به من نمودی؟ به تعبیری واضح‌تر از نیستی و نداری‌هایش می‌نالده از هستی و دارائی‌هایش، و دلیل بر این مدعا هم این است که اگر از او پرسند که: آیا می‌خواهی هستیِ حاضر را فانی کنیم یا تو را کمالات داده و بخشش‌هایی نمایم؟ مسلماً صورت دَوم را اختیار نماید، و در جواب اعتراض و بهانه‌اش که گفت: چرا مرا آفریدی؟ گفته می‌شود: چون پذیرش این مقدار از هستی و کمالاتی را که دارا می‌باشی داشتی به تو عطاء نمودیم، و چون بیش از این مقدار، پذیرش اختیاری یا غیر اختیاری نداشتی محروم شدی.

غرض از آفرینش انسان

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾^۱

آیا پنداشتید که ما شما را عبث و بازیچه آفریدیم و پس از مرگ به سوی ما رجوع نخواهید کرد؟

گفته شد: غرض از خلقت هر موجودی، عطاء رحمت و کمال است به او، و لکن باید دانست که صورت رحمت و کمال در هر موجودی به گونه‌ای است، و این صورت در انسان - اگر پذیرش اختیاری داشته باشد - سعادت جاوید است تا در جهانی سراسر شادی و سرور، هستی ابدی یابد و به کمال انسانی نائل گردد، اما باید دانست که کمال انسانی چیست؟

کمال انسانی آنست که اراده و خواسته‌های انسان از قید و شرط اسباب رها شود^۲ و هر چه می‌خواهد به صرف اراده‌اش حاصل آید، و در مرز خودش از جنبه کارهایی که از او صادر می‌شود بر آنچه در تصوّرش آید حکومتِ خلاقیت پیدا کند.

۱. سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۱۱۵.

۲. برای تفصیل بحث از اراده انسان و تفاوت آن با اراده خداوند متعال رجوع شود به: حقائق الایمان، ص ۷۴ تا ۷۶، از منشورات مؤسسه انتشارات دلیل ما - قم.

و این سعادت - که همان کمال انسانی است - با کمال روح فراهم شود، و کمال روح با سیر تکاملی میسر گشته، و سیر تکاملی روح نیز - که در واقع، حیات و زندگانی روح است - با دانش و حکمت و معرفت و محبت و اطاعت متحقق است، و سلوک مسیر تحصیل این امور هم با هدایت حق تعالی بدرستی انجام می پذیرد، و اگر به دور از هدایت خداوند متعال باشد ضلالت، و پایانش شقاوت و محرومیت است.^۱ گرچه در صورت ظاهر کرداری نیک بنماید.

این سعادت را خدای متان برای انسان خواسته، و این جهان را هم بدین منظور پیداشته، بلکه این هدف و خواهانی وصول به آنرا در خمیره اش غریزه نموده، زیرا هیچ بشری جز این کوشش ندارد که به خواسته اش برسد، و هر چه می خواهد بدون قید و شرط و به صرف اراده اش حاصل گردد، ولی در اثر متابعت از خواسته های نفس و اتکاء به عقل ناقص خودش در سلوک راه وصول به این هدف، به بیراهه رفته، و در محرومیت ابدی می ماند، چرا که وصول به این هدف چه در این جهان - البته بر آنان که تحقق این هدف در این جهان درباره آنان امکان پذیر است - یا در جهانی پس از این جهان جز با پیروی حق و واقع، و برنامه جامع و کامل کیفیت سیری که در یک کلمه جامع «دین» نامیده می شود و خدای تعالی توسط فرستادگان معصومش تعیین آن برنامه را فرموده میسر نخواهد بود.

در حدیث قدسی چنین آمده است:

«عَبْدِي أُطْفِئِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي، أَقُولُ لِشَيْءٍ كُنْ فَيَكُونُ فَتَقُولُ لِشَيْءٍ كُنْ فَيَكُونُ»^۲.

۱. با همین بیان مختصر و استدلال کوتاه نیاز مجتمع بشری به وجود انبیاء عظام و اوصیاء ایشان علیهم السلام اثبات می گردد.

۲. ارشاد القلوب دیلمی: ج ۱، باب ۱۸، ص ۷۵؛ وعده الداعی، ص ۲۹۱، قبل از خاتمه کتاب.

و باید دانست که این «مثلیت» با خداوند سبحان که مولود اطاعت و بندگی صحیح بوده که برای بندگان محقق می گردد «مثلیت» در ذات و صفات نمی باشد که بنده در ذات و صفات و فعلش «مثل» پروردگار متعال شود.

بنده من، مرا اطاعت کن تا تو را مانند خود نمایم، من اینگونه‌ام که به هر چه می‌گویم پدید آی پس پدید آید، تو را هم به گونه ای کامل خواهم نمود که به هر چه گویی پدید آی پس پدید آید.

معرفت و اطاعت

باید دانست که آنچه مذکور شد با آیات و روایاتی که هدف از آفرینش جنّ و انس را عبادت حقّ تعالی بیان فرموده‌اند منافاتی ندارد.

و برای رفع تنافی باید گفت:

اهداف و اغراض بر دو گونه‌اند:

۱. هدف میانی و وسطی

۲. هدف نهایی و اصلی

اهداف میانی و وسطی اهدافی هستند که خودشان مستقلاً مقصود فاعل از فعلش نمی‌باشند، بلکه در تمام موارد ابزار و آلاتی هستند برای وصول به غرض نهائی و هدف اصلی.

بعبارت واضح‌تر: همیشه تحقق یک هدف و غرض نهایی و اصلی در گرو تحقق امور زیادی است، که برای وصول به غرض نهایی و اصلی، آن امور نیز مقصود فاعل واقع می‌گردند، مثلاً اگر هدف نهایی و غرض اصلی شما رفتن به فلان شهر است، قهراً خروج از منزل، تهیهٔ مرکبی مناسب برای سفر، طی طریق و رفع موانع سفر نیز مورد

← بلکه این «مثلت» صرفاً در این محدوده است که ارادهٔ عبد از گرو مقدمات و اسباب خارج می‌شود، و تحقق مرادش متوقف بر چیزی جز صرف اراده‌اش نخواهد بود، علاوه اینکه «مثلت» در همین جهت نیز ذاتی عبد نیست، زیرا بنده بنده است و هیچگاه از خود چیزی نداشته و نخواهد داشت، بلکه تحقق این جهت از کمال نیز در عبد به عطاء پروردگار رحمان و رحیم است، مانند عطاء اصلی وجود و سایر کمالات وجود؛ پس مضمون این حدیث شریف قدسی کوچکترین منافاتی با ادلهٔ توحید نداشته بلکه خود از ادلهٔ توحید باری تعالی به شمار می‌رود.

هدف و غرض شما واقع می‌گردد، چرا که وصول به غرض اصلی در گرو تحقق این امور است، و شما نیز برای واقع شدن این امور اقداماتی به عمل می‌آورید که آنها نیز به تبع غرض اصلی شما، مقصود شما قرار می‌گیرند.

پس در هر فعلی که از موجود قادر توانای دانا سر می‌زند گاهی تأمین غرض اصلی منظور است، و زمانی حصول اغراض و اهداف وسطی.

و غرض اصلی از آفرینش موجودات - همچنانکه بیان شد - همانا رسیدن به سعادت جاوید است، و لکن از آن رهگذر که تحقق این غرض جز در سایه معرفت به آفریننده و هستی بخش، و نیز معرفت نسبت به مجاری فیض میسر نمی‌باشد، و نیز از آنجائی که خداوند متان در سلوک طریق معرفت نسبت به معارفی که عبد چاره ای از تحصیل آن معارف ندارد وظایفی عملی را بنام «عبادت» طبق اوصاف و شرائطی برای سالک این مسلک مقرر فرموده تا هم نهاد جانس را آماده پذیرش عنایات ربّانی، و هم نفس سرکش را مقاوم در قبال اغوائت شیطانی گرداند، در نتیجه در بعضی از آیات و روایات همین معرفت و عبادت به عنوان غایت و غرض آفرینش و خلقت معرفی شده‌اند.

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿ وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۝۱ ﴾

و نیافریدم پری و آدمی را مگر تا پرستش کنند.

و نیز در روایات آمده است که:

«الَّذِي خَلَقَ خَلَقَهُ لِعِبَادَتِهِ»^۲.

آنچنان خدایی که مخلوقات را خلق کرد برای عبادتش.

ولی در عین حال و با وجود اینکه معرفت و عبادت و اطاعت و محبت، غرض و هدف از خلقت قرار داده شده، اما با بیان گذشته معلوم گشت که خود مقدمه هستند

۱. سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.

۲. اصول کافی: ج ۱، ص ۱۳۴، چاپ دارالکتب الاسلامیه.

برای وصول بندگان به غرضی دیگر که آن «سعادت جاودانی» و «سرور ابدی» و «حیات دائمی» و «فَعَالٍ مَا يَشَاءُ» شدنِ انسان بوده، و همین است که غرض اصلی و هدف نهایی خلقت بندگان می‌باشد.

معرفت و دانش، اساس سعادت است

علم و معرفت و دانش اساس سعادت هر انسانی است، و انسان نادان را از سعادت بهره‌ای نیست.

جهل، شک، گمان و تقلید - یعنی: پیروی از نظریات دیگران - ضمیر روشن را رنج می‌دهد، و روح آزاد را آزرده می‌سازد، و انسان زنده و بیدار را قانع نمی‌نماید.

دانش قوت روح است، و روح انسانی اگر با زهر رذیلت تخدیر نگشته باشد همیشه نسبت به علوم و معارف جهان هستی تشنه است.

دانشمند بزرگ است گرچه جوان باشد، و نادان کوچک است گرچه پیر باشد.

دانش طلبی بر هر انسانی لازم، و بر هر مسلمانی فریضه است.

ارزش هر کسی به مقدار دانش اوست.

کسیکه بر خواری و ذلت یادگیری و تعلّم ساعتی شکیبایی نکند در خواری و ذلت نادانی همیشه بماند.

دانشمند و عالم، اجتماع صالح و سعادت‌مند تشکیل می‌دهد.

دانش طلب و جویندگان علم محبوب خداوند متعال و اولیاء او هستند، و فرشتگان برای او رحمت و آمرزش طلبیده، و در جهان جاودان همچو پيامبران ﷺ است.

و فضیلت علم و عالم بیش از آنست که ذکر گردید.

و باید دانست که علم حقیقی است که در تمام جهان هستی از ازل تا ابد یکسان بوده و هیچ عاملی آنرا تغییر نمی‌دهد، زیرا علم آینه حقیقت نمای جهان هستی است، و هر حقیقی در ظرف خود ثابت و تغییرناپذیر است.

آری آنچه تغییر پذیر است همانا جهل، شک، گمان، اعتقاد خطاء و نیز تقلید از نظریه دیگران است.

پس سزاوار است که برای «علم» حساب نو و کهنه باز نکرد، چنانچه عده ای از ناآگاهان نسبت به بعضی از علوم چنین پنداشته، و به حساب کهنگی و قدیمی بودن آن علوم از تحصیلشان دوری می نمایند.

آنچه شایسته است این است که انسان بداند کدام علم مفید بوده و کدام غیر مفید است، و میان علمهای مفید کدامیک از جهت تحصیل مقدم، و کدام مؤخر است.

عقل، وحی، استاد و تفکر

دانش به آموزش نیاز دارد، و آموزش بی آموزگار میسر نگردد، و نخست آموزگار، خدای جهان آفرین است، حقیقت هر دانشی از اوست چنانچه هستی هر موجودی بخشش اوست.

خداوند منان برای آموزش بشر دو آموزگار قرار داده که به واسطه آن دو، تعلیم معارف و علوم را به بشر فرموده است:

۱. عقل

۲. وحی

عقل را در نهاد هر کسی نهاده، و آن به منزله خورشید تابانی است که اگر به ابر تیره شهبوات مستور نشود، با پرتوش هر حقی از باطل شناخته شود، و حقایقی که ادراک آنها در خور استعداد انسان است به واسطه اش روشن و مکشوف گردد.

وحی را به افراد معدودی از بشر اختصاص داده، و دیگران به حکم عقل باید از وحی نازل بر آنان استفاده نموده و از راهنمایی های آن افراد معدود پیروی نمایند.

و این دو آموزگار برای بشر دو پایه استوار و غیر قابل تزلزلی است برای بنای هر دانشی، و اگر رشته دانستی های انسان به یکی از این دو پایه و اساس پیوسته نباشد علم نیست، بلکه جهل مرکبی است که از ناحیه ابلیس میان انسانها منتشر شده است،

زیرا مبدأ علم، خداوند متعال است، و اعتقادات نادرست که آنها را جهل مرکب گویند از شیطان است؛ و برای عقاید بشر مجرای دیگری وجود ندارد.

و لازم به ذکر است که: برای انسان در روزگار کودکی معلوماتی از راه احساس حاصل می‌شود که در پدید آمدن آن معلومات نیازی به دلیل و برهان ندارد، و خداوند متعال قوه‌ای به نام «فکر» به او عطا فرموده که به وسیله آن قوه در معلومات خود تفکر و اندیشه نموده و از آنها مجهولاتی را کشف می‌نماید، همانگونه که مثلاً در مسائل ریاضی با تفکر و دقت در چند عدد که معلومند، عدد مجهولی استخراج می‌شود، و معلوماتی که منشأ برای کشف مجهولات می‌شود را در اصطلاح «دلیل و برهان» گویند.

و انسان در مسیر عمر خود مجهولاتی را از معلومات اولیه اش کشف می‌کند، و هر روز بر دانسته‌هایش افزوده می‌گردد، و عملیات این کشف هر چه بیشتر و سریعتر انجام گردد رتبه دانش انسان بالاتر می‌رود؛ ولی در ترتیب و تشکیل معلومات و کشف مجهولات از آنها به دو امر نیاز ضروری دارد:

۱. استاد

۲. تفکر

اما نیاز به استاد به این جهت است که برای کشف هر مجهولی، معلومات مناسب آنرا ترتیب و تشکیل دهد، و اگر در معلوماتی که مقدمه کشف مجهولی می‌باشد نقصانی وجود داشته باشد، آن نقصان را تکمیل نماید.

اما نیاز به تفکر برای این است که در استدلال و اقامه برهان برای کشف مجهولات، از استاد تقلید نکرده باشد، و خودش یقین نماید که این دسته از معلومات علم به آن مجهول را نتیجه می‌دهد.

و انسان باید آنچه را به عنوان عقیده خود قرار می‌دهد با برهان عقل یا وحی پذیرفته باشد، و اگر برای کسی نسبت به موضوعی این دو راه بسته بود باید از پذیرش نظریه دیگران خودداری نماید، زیرا در اینصورت جهل از تقلید بهتر است، زیرا عقل در صورت جهل به توقف فرمان دهد، و معلوم است که در توقف خطری نیست،

اما تقلید غلط چه بسا انسان را به گمراهی و هلاکت کشاند، علاوه بر اینکه جان آدمی در تقلید از دیگران به هیچ وجه آرامش ندارد، و عقل نیز در هر موضوعی تا به مرحله برهان نرسد گفتار همه مدعیان نزدش یکسان است، و بدون برهان و دلیل از شخصی یا گروهی تقلید کردن نزد عقل بیدار خطاست.

دانشمندان اسلام در هر موضوع علمی از تفسیر، علم کلام و اعتقادات، حدیث، ریاضیات، ادبیات، روانشناسی، طب، تشریح، تهذیب اخلاق، شناخت معادن، نباتات و حیوانات کتابهای بیشماری تألیف و تدوین نموده‌اند.

در زمانهای نزدیک به زمان ما که اجانب با اسلامیان تماس بیشتری پیدا کرده و بعضاً طرح دوستیهای مزورانه ای را نیز ریخته‌اند قهراً بیش از پیش با علوم متنوع اسلامیان آشنا شده، و عده ای از نویسندگان آنان درباره پاره‌ای از علوم اسلامی کتابهایی به لغت خودشان نوشته و منتشر نمودند.

ولکن بر اهل اطلاع و تتبع پوشیده نیست که مدارک و منابع آن نوشته‌ها همان کتابهایی است که دانشمندان اسلامی به رشته تحریر در آورده‌اند.

و با نهایت تأسف عده ای از اسلامیان چنین پنداشتند که مطالب کتابهای تدوین شده توسط اجانب الهاماتی است ملکوتی، یا گوهرهای دانشی است که از مخازن نهانی برای بشر به رسم تحفه آورده شده، پس با شوق و شعفی نام و تمام آن کتابها را از لغات بیگانه به عربی یا فارسی ترجمه نموده و در اختیار جامعه مسلمان قرار می‌دهند.

و چقدر بجاست که مطالب علمی از منابع اصیلی که تألیف علماء اسلام است استخراج شده، تا متاع خود را از دیگران گدایی نکرده، و عواطف مسلمانان بی اطلاع را به سوی اجانب متمایل نسازند.

ارزش عقیده

عقیده همه چیز انسان است، و انسان بی عقیده هدف، آرامش، سعادت، راحت و ارزش ندارد، بلکه گم و سرگردان و بازیچه دست دیگران بوده و خردمندان او را به حساب انسان نیاورند بلکه در زمره بهائمش دانند.